



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	Vol. 55, No. 1: Issue 110, Spring & summer 2023, p.193-217	
Online ISSN: 2538-4171	Print ISSN: 2008-9112	
Receive Date: 2023-04-24	Revise Date: 2023-00-00	Accept Date: 2023-06-10
DOI: 10.22067/epk.2023.82109.1238	Article type: Original	

Examining the Proofs of the Primacy of Existence and its Implication on the Problem of God's Quiddity

Hossein Karimi, Lecturer at Qom Seminary

Email: Hossainkarimi10@gmail.com

Abstract

For a long time, the question of God's quiddity has been discussed in the words of philosophers and theologians. Most of the theologians have been positive about God's having a quiddity and most of the philosophers have opposed it. Both groups have presented several proofs for their claims, some of which are based on specific foundations. Examining these arguments shows that the interpretation and explanation of the truth of the existence and essence of the Necessary can be so decisive in this debate. Noticing the concomitants of quiddity can also help to reach a conclusion in the discussion. If we consider quiddity to be completely dependent on existence or if we consider the limitation as one of its concomitants, then we must negate quiddity from the Necessary, but if both of these are refuted, then we cannot negate quiddity from Him. In this article, the first claim is proven to be true and the second to be incomplete. The evidence supporting the necessity of quiddity for God is not sufficient, and therefore, because quiddity is essentially dependent on existence and cannot precede existence in any way, quiddity is negated from God.

Keywords: Quiddity, the Necessary, contingents, the limit of existence.





HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	سال ۵۵ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۱۰ - بهار و تابستان ۱۴۰۲، ص ۲۱۷ - ۱۹۳	
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۷۱	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۰/۰۰	تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴
DOI: 10.22067/epk.2023.82109.1238	نوع مقاله: پژوهشی	

بررسی ادله و تأثیر اصالت وجود در مسئله ماهیت واجب الوجود

حسین کریمی

مدرس فلسفه فقه اصول سطح عالی حوزه علمیه قم

Hossainkarimi10@gmail.com

چکیده

از دیرباز مسئله ماهیت واجب تعالی در میان کلمات فلاسفه و متکلمان به چشم می خورد. عمده متکلمان مثبت ماهیت و فلاسفه منکر آن بوده اند. هر دو گروه ادله متعددی برای اثبات مدعای خویش اقامه کرده اند که بعضی از ادله بر مبانی خاصی مبتنی است. بررسی این ادله نشان می دهد تفسیر و تبیین حقیقت وجود واجبی و ماهیت نقش مهمی در رسیدن به نتیجه در این مسئله می تواند داشته باشد. همچنین، توجه به لوازم ماهیت نیز می تواند در نتیجه بحث مؤثر باشد. در صورتی که ماهیت را تماماً به وجود وابسته بدانیم یا محدودیت را لازمه ماهیت بیان کنیم، استحاله ماهیت برای واجب تعالی ثابت است؛ اما اگر در هر دو مسئله خدشه شود، نمی توان ماهیت را از واجب نفی کرد. در این نوشتار ادعای اول ثابت و ادعای دوم ناتمام دانسته شده است. البته ادله اثبات ضرورت ماهیت برای واجب تعالی نیز ناتمام بوده و لذا، با توجه به اینکه ماهیت در اصل حقیقتش به وجود وابسته است و به هیچ وجه نمی تواند مقدم بر وجود باشد، ماهیت برای واجب تعالی ممتنع است.

کلیدواژه ها: ماهیت، واجب الوجود، ممکن الوجود، حد وجود.

مقدمه

یکی از مسائلی که در طول تاریخ فلسفه توسط متکلمان و فلاسفه بحث و بررسی شده و موافقان و مخالفانی داشته است مسئلهٔ ماهیت داشتن واجب‌تعالی است. اهمیت این بحث را از چند جهت می‌توان بررسی کرد. اولین جهت، تاریخچهٔ این بحث است و همین نکته بر اهمیت بحث از یک مسئله در علم می‌افزاید؛ زیرا در طول زمان متکلمان و فلاسفه بسیاری در این مسئله به ایراد نظر و بیان ادله پرداخته‌اند و مناقشات بسیاری در این میان صورت پذیرفته است. جهت دیگر اهمیت مسئله این است که در این بحث یکی از صفات واجب‌تعالی بررسی می‌شود و همین نکته می‌تواند وجه خوبی برای بررسی دقیق‌تر این مسئله باشد؛ زیرا اولاً، بررسی صفتی برای واجب است و ثانیاً، لوازمی را نسبت به شناخت واجب‌تعالی دارد و حکماء مترتب کرده‌اند. جهت سومی که می‌تواند موجب بیشتر شدن اهمیت این بحث باشد، این است که تعابیری شبیه کلیدواژه‌های این مسئله و مطالب مرتبط،^۱ کم و بیش در روایات مطرح شده است و در نتیجه، این مباحث می‌تواند برای بهتر فهم شدن آن‌ها مؤثر باشد.

پیشینهٔ مسئله

مسئلهٔ ماهیت واجب‌تعالی از مباحث مشترک میان متکلمان و فلاسفه بوده است. در بررسی‌های تاریخ فلسفه و آنچه از آثار حکمای یونانی و اسلامی به دست می‌آید، مسئلهٔ ماهیت واجب‌الوجود سابقهٔ تاریخی طولانی دارد. اگر به ریشه‌یابی این مسئله بپردازیم شواهدی از آن در آثار حکمت یونانی نیز یافت می‌شود. با بررسی آثار ارسطو متوجه می‌شویم که هیچ بعید نیست او هم منکر ماهیت از وجود واجبی باشد. ارسطو محرک اول را امری جاویدان، یگانه و نامحسوس توصیف کرده است؛ او امور جاویدان را تعریف‌ناپذیر می‌داند و لذا، می‌توان گفت که ارسطو به نحوی داشتن ماهیت را از واجب نفی کرده است. این مسئله در آثار افلاطون پررنگ‌تر دیده می‌شود. افلاطون سخن گفتن دربارهٔ مبدأ نخستین را غیرممکن دانسته است و انسان را به جهت خوگرگرفتن با اسامی و عناوین ناچار به بیان اوصاف برای مبدأ نخستین می‌داند. در توضیح صفات سلبی به نفی تمام صفات ممکنات از واجب اشاره کرده و خیر مطلق را از هرگونه حد و تعین دانسته عاری است.^۲ در سیر تاریخ فلسفه بحث از این مسئله به تدریج گسترش پیدا کرده تا اینکه در آثار فارابی این

۱. برای مثال روایاتی از ابن‌قیل: «هُوَ أَيْنَ الْأَيْنِ بَلَا أَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفِ بَلَا كَيْفٍ فَلَا يَعْرِفُ بِالْكَيفُوفِيَّةِ وَلَا يَأْتُونِيَّةً وَلَا يَلْزِكُ بِحَاسَةِ وَلَا يَفَاسُ بِشَيْءٍ» (کلینی، الکافی، ۷۸/۱) که امور ماهوی را به بیان استدلالی از واجب‌تعالی نفی می‌کند و احکامی مانند عدم قیاس با شیء دیگر را بر آن مترتب می‌کند.

۲. سراج وحبیبی منش، «قاعدة الحق ماهيته ائنه» در سنت اسلامی و فلسفه یونانی، ۱۱۵-۱۱۶.

مسئله به صراحت یافت می‌شود. از دیدگاه فارابی ماهیت نداشتن یکی از احکام واجب‌الوجود است؛^۱ او برای اثبات این مطلب برهان اقامه کرده است.^۲ بعد از فارابی، ابن‌سینا نیز به این مسئله پرداخت و تا امروز حکمای اسلامی بالاتفاق ماهیت را از واجب‌الوجود نفی کرده‌اند. البته امروزه برخی از اساتید فلسفه اسلامی در این مسئله تشکیک کرده‌اند و بلکه ادعای لزوم ماهیت برای واجب‌تعالی را دارند.^۳

در مقابل، اغلب متکلمان، همانند فخر رازی و غزالی، با دیدگاه فلاسفه اسلامی مخالف بوده و به نقد و اشکال به براهین ایشان پرداخته‌اند. ایشان سعی داشته‌اند برای اثبات ماهیت برای واجب‌تعالی اقامه برهان اقامه کنند. در این نوشتار تلاش شده است مهم‌ترین مطالب هر دو گروه در این باره بیان شود.

عنوان مسئله

عنوان این مسئله در کلمات فلاسفه با تعابیر مختلف ذکر شده است. به مهم‌ترین تعابیر مذکور در آثار حکماء اشاره می‌کنیم:

۱. ابن‌سینا: «الأول لا ماهیه له غیر اینته».^۴
۲. فخر رازی: (۱) «إن وجود الواجب هل هو زائد علیه أم لا؟»؛^۵ (۲) «إن وجود الله تعالى نفس ماهیته».^۶
۳. شیخ اشراق: «أن واجب الوجود لا يجوز أن يكون وجوده غیر ماهیته»^۷ و «لا ینبغی أن یکون له ماهیه و وجود، بل ینبغی أن یکون وجوده ماهیته».^۸
۴. ملاصدرا: «أن واجب الوجود اینته ماهیته».^۹
۵. سبزواری: «فی أن الحق تعالی اینته صرفه» و «ماهیته اینته».^{۱۰}
۶. اصفهانی: «و لیس للواجب من ماهیه».^{۱۱}

۱. فارابی، رسائل فلسفی، ۱۱۸.

۲. فارابی، رسائل فلسفی، ۱۳۵.

۳. نیویان، جستارهایی در فلسفه اسلامی، ۱۲/۲.

۴. ابن‌سینا، الإلهیات، ۳۶۷.

۵. فخر رازی، المباحث المشرقیة، ۳۰.

۶. فخر رازی، الرسالة الکمالیة فی الحقائق الإلهیة (الرسالة الکمالیة)، ۴۵.

۷. سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ۳۴/۱.

۸. سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ۳۹۲/۱.

۹. ملاصدرا، الأسفار، ۴۸/۶.

۱۰. سبزواری، شرح المنظومة، ۹۷/۲.

۱۱. مصطفوی، الحکمة المتعالیة شرح المنظومة (تحفة الحکیم) للعلامة الکمبانی، ۲۳۲.

۷. علامه طباطبایی: «فی أن الواجب لذاته لا ماهیه له»؛^۱ «واجب الوجود بالذات، ماهیته اینیته».^۲ در تمام این تعابیر یک مسئله محل بحث بوده و اختلاف صرفاً در عنوان مسئله است. به بیان واضح، مسئله این است: آیا وجود باری تعالی، که عدمش ممتنع است، ماهیت بالمعنی الأخص دارد یا نه؟ چند واژه در عناوین مذکور به‌عنوان واژگان کلیدی اخذ شده‌اند که عبارت‌اند از: واجب، انیته، ماهیته. مناسب است توضیحاتی درباره این واژگان داده شود.

واجب: ملاصدرا دو تعریف برای واجب ذکر می‌کند. تعریف اول را به قوم نسبت می‌دهد و آن را یک تعریف ابتدایی و بدون دقت فلسفی می‌داند؛ ولی تعریف دوم را صحیح و مطابق با واقع می‌داند. تعریف اول: هر مفهومی است که به‌حسب ذاتش مقتضی وجود باشد. تعریف دوم: هر موجودی که اگر عقل آن را تنها از جهت موجودیتش لحاظ کند، حکم به موجود بودنش می‌کند.^۳

ناگفته نماند که علامه طباطبایی در کتاب *نهایة الحکمة واجب را به‌نحو اول تعریف کرده است*^۴ و برخی هیچ‌یک از این تعاریف را قبول نداشته و تعریف دیگری ارائه داده‌اند.^۵ با قطع نظر از اینکه کدام‌یک از این دو تعریف صحیح است یا باید تعریف سوم دیگری در این مقام بیان شود، می‌گوییم که همه کسانی که به بحث درباره این مسئله پرداخته‌اند مرادشان از واجب قطعاً *الله تبارک و تعالی* بوده است که وجود برایش ضرورت دارد. در عبارت شیخ از عبارت «الأول» استفاده شده است؛ اما نباید از این نکته غافل بود که تصور صحیح از واجب می‌تواند در حل این مسئله نقش داشته باشد. لذا، طبق مبنای اصالت وجود، آنچه در این نوشتار مراد ما از واجب خواهد بود، آن وجودی است که معدوم شدنش بالذات ممتنع باشد.^۶ *اینیته*: در غالب کتب لغت این واژه ذکر نشده است؛ به همین دلیل، بعضی در عربی بودن این واژه تشکیک کرده و آن را یونانی دانسته‌اند؛^۷ اما در کتبی که ذکر شده است به معنای وجود و تحقق آمده است.^۸ ظاهراً وجه اینکه این واژه در غالب کتب لغت ذکر نشده، مصدر صناعی بودن آن است.

ماهیته:

۱. طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ۲۷۳.

۲. طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ۵۱.

۳. ملاصدرا، *الأسفار*، ۸۴/۱-۸۵.

۴. طباطبایی، *نهایة الحکمة*، ۴۲.

۵. طباطبایی، *نهایة الحکمة (فیاضی)*، ۱۶۸/۱.

۶. طباطبایی، *نهایة الحکمة (فیاضی)*، ۱۶۸/۱.

۷. ولسفین، *فلسفة علم کلام*، ۴۴۵.

۸. صاحب، *المحیط فی اللغة*، ۴۲۴/۱۰.

در لغت: مصدر صناعی از ماهو و به معنای چستی شیء است؛ یعنی همان معنایی که در جواب ماهو گفته می‌شود.^۱ ماهیت از نظر لغت از «ماهی» یا «ما هو» است. در واقع، در اصل «ماهویت» بوده است؛ کم کم از نظر لفظی تخفیف پیدا کرده و «ماهیت» شده است. ما هو یعنی «چیست او» و ماهیت یعنی «چیست اویی» که در زبان فارسی به آن «چیستی» می‌گوییم.^۲

در استعمال حکماء: مشهور این است که در کلمات فلاسفه برای ماهیت دو تعریف ذکر شده است: تعریف اول: «الماهیة و هی ما یقال فی جواب ما هو»^۳ این تعریف بیان همان معنای لغوی است؛ اما در کلمات فلاسفه تعابیر دیگری نیز مشاهده می‌شود:

«قالب ذهنی کلی للموجودات العینیة، أو قلت: الحدّ العقلي الذي ینعکس فی الذهن من الموجودات المحدودة».^۴

«المراد من الماهیة هی المحدودة بحد خاص جامع مانع ینخرج عنها أشياء كثيرة».^۵ ماهیت با تعریف مذکور که به آن ماهیت بالمعنی الأخص اطلاق شده است، در مقابل وجود و صفات وجودی که بیانگر هستی شیء و عدم و صفات عدمی است و آن‌ها را شامل نمی‌شود. اما آیا این معنی از ماهیت با محدودیت ملازمه دارد؟

تلازم ماهیت و محدودیت

شکی نیست هر موجودی که در خارج باشد معانی مختلف بر آن صدق می‌کند. مطابق با اصالت وجود، آن معنی که در خارج مصداقش بالاصاله تحقق دارد، وجود است و بقیه معانی بالوجود تحقق پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، چیزی هم عرض وجود تحقق ندارد؛ بلکه متن واقع را وجود پر کرده است و بقیه معانی به این متن (وجود) تحقق دارند. معانی دیگر شامل معانی ماهوی و وجودی - به اصطلاح حکماء - می‌شود. هر دو دسته را می‌توان از انحاء وجود به حساب آورد.

برخی از حکماء از صفات وجود به عین وجود، و از ماهیت به حدالوجود تعبیر کرده‌اند.^۶

۱. طریحی، مجمع البحرین، ۳۶۳/۶.

۲. مطهری، شرح منظومه مبسوط، ۵۱۷/۱۰.

۳. طباطبائی، نهاية الحکمة، ۷۲؛ ملاصدرا، الأسفار، ۲/۲.

۴. مصباح یزدی، تعلیقة علی نهاية الحکمة، ۳۶.

۵. ملاصدرا، الأسفار، ۲۷۱/۶.

۶. «پس بنا بر اصالة الوجود، ماهیات، حدود وجودات است. بنابراین، ماهیات حدود وجودات محدوده را بیان می‌نمایند و چون برای وجود واجب الوجود حدی نیست؛ لذا ماهیت ندارد» (خمینی، تقریرات فلسفه امام خمینی قدس سره، ۲۵۷/۱). «ان المهیة من حیث هی مع قطع النظر عن الوجود لیست شیئا اصلاً لکی یحکم علیها بالتأخر او بالالا تأخر لكونها منتزعة عن حد الوجود و تعینة» (املی، در الفوائد، ۲۶۴/۱). «و انما لم تكن مهيئات له تعالى لان المهيبة منتزعة عن

«فذاًت کل ماهیة موجودة حد لا يتعداه وجودها - ويلزمه سلوب بعدد الماهیات الموجودة الخارجة عنها - فماهية الإنسان الموجودة مثلاً حد لوجوده»^۱.

به نظر می‌آید وجه تفاوتی که در میان این حکماء بین این دو دسته از معانی مطرح است، این است که معانی ماهوی با توجه به حدود وجود و مرزهای وجود انتزاع می‌شود. به عبارت دیگر، ماهیات از تعین خاصی که حدود برای وجود می‌سازند، انتزاع می‌شود؛ اما معانی دیگر که از آن‌ها به صفات وجودی یا معقولات ثانیه فلسفی تعبیر می‌شود، از حدود وجود انتزاع نمی‌شوند. معانی وجودی نه مانند وجود هستند که اصالت داشته باشند و نه مانند ماهیات هستند که از حدود وجود انتزاع شوند. این دسته از معانی از انحای متن وجود انتزاع می‌شوند؛ یعنی وجود خارجی به نحوی است که باعث می‌شوند ذهن بتواند این صفات را انتزاع کند. پس این معانی نیز تحقق‌شان به وجود است؛ اما مانند ماهیات نیستند که با در نظر گرفتن حدود انتزاع شوند؛ همانند صفات ذاتی باری تعالی که عین وجود باری تعالی هستند و به وجود او تحقق دارند و از محدودیت نیز انتزاع نمی‌شوند.

همان‌طور که بیان شد، در میان متأخران کسانی هستند که به صراحت از ماهیت به حدالوجود تعبیر کرده‌اند؛ اما در کلمات قدما این تعبیر یافت نشد و از ماهیت به همان تعبیر مشهور ما يقال فی جواب ماهو یاد کرده‌اند. مشخص است که تعبیر مشهور مستلزم محدودیت نیست.

لذا، اگر بگوئیم که ماهیت مستلزم محدودیت است و از حد وجود انتزاع می‌شود با دو اشکال مواجه می‌شویم. اشکال اول اینکه، چنین مطلبی از تعریف مشهور - ما يقال فی جواب ما هو - حاصل نمی‌شود. اشکال دوم اینکه، اگر معیار ماهوی بودن این باشد که از محدودیت شیء انتزاع شود، می‌تواند بعضی معانی را که در لسان حکماء به صفات وجود مشهور شده‌اند از معانی ماهوی تمییز دهد، مانند فعلیت و...؛ اما بعضی معانی دیگر را نمی‌تواند تمییز دهد؛ بلکه باید ماهوی شمرده شوند، مانند معلولیت، قوه؛ زیرا این معانی نیز با توجه به محدودیت وجود انتزاع شده‌اند.

تعریف دوم: مابه الشئ هو هو

ماهیت در این اصطلاح یعنی حقیقت یک شیء هرآنچه باشد. این تعریف که ماهیت بالمعنی الأعم به

حد الوجود ولا حد لوجوده تعالی» (آملی، در الفوائد، ۲/۲۸). «ان المهية تابعة للوجود، فاذا كان الوجود محدوداً مشتملاً على فعلية من الفعليات الوجودية، و على فقد سائر الفعليات، فالامر المنتزع من المفاهيم الكلية الذاتية التي يحاكي بها أولاً عن تلك الوجودات، يشتمل على مفهوم ثبوتی ينتزع من وجدان ذلك الوجود مرتبة من الفعلية والكمال، و على مفهوم عدمی، ينتزع من فقدان سائر الفعليات والكمالات، اذا المعاني الثبوتية، لا يمكن ان ينتزع من فقدان الوجودات، فيعبر بها عنها، كما ان المعاني السلبية، لا يمكن ان ينتزع من وجدانها، فيحاكي بها عنها، و الا لاقلب الوجود الى العدم، او العدم الى الوجود. و هذا هو معنى كون المهية منتزعة من حد الوجود» (زنوزی، رسالة في مباحث الحمل، ۲/۲۵۱).

۱. طباطبایی، نهاية الحکمة، ۱۴.

آن اطلاق شده است، وجود، عدم و ماهیت بالمعنی الأخص و صفات وجود را شامل می‌شود.^۱

شیخ اشراق در توضیح مبانی مشاء می‌نویسد:

«و الماهية عَرَفوها بأنّها «هى ما به الشئ هو ما هو» و قد تستعمل مرادفة لاسم الحقيقة، و قد تخصّص بما وراء الوجود من الأشياء آلتى يعرض لها الوجود، و بهذا الاعتبار يقال «المبدأ الأول لا ماهية له» و أمّا بالاعتبار الأول فله ماهية، بل نفس الوجود المضاف الى الماهيات له ماهية ايضاً».^۲

در مسئله محل بحث، نزاع در ثبوت ماهیت بالمعنی الأعم برای وجود واجبی نیست؛ زیرا روشن است ماهیت بالمعنی الأعم حتی شامل خود وجود می‌شود و مراد نفی کنندگان ماهیت از واجب، نفی تمام حقایق حتی وجود نیست؛ بلکه محل بحث صرفاً در ثبوت ماهیت بالمعنی الأخص برای واجب‌تعالی می‌باشد.

۱. ادلة قائلین به ثبوت ماهیت در واجب‌تعالی

در میان قدما، متکلمان به ماهیت داشتن واجب‌تعالی قائل بودند و سعی داشتند آن را با استدلال اثبات کنند. در میان متأخران استاد فیاضی فیلسوفی است که بر این عقیده بوده و بر آن، استدلال عقلی اقامه کرده است.

۱/۱. استدلال اول

واجب‌الوجود ممکن است ماهیت داشته باشد و ماهیت داشتن واجب منافاتی با واجب بودن ندارد؛ زیرا:

ماهیت داشتن واجب مستلزم علت فاعلی داشتن واجب نیست؛ زیرا مراد از تابع بودن وجود واجبی نسبت به ماهیت خویش یا علت فاعلی بودن ماهیت نسبت به وجود خویش است که ماهیت نمی‌تواند علت فاعلی برای وجود باشد، حتی در ممکنات ماهیت علت وجود ممکن نیست؛ چه رسد به واجب. یا مراد این است که وجود واجبی همواره ملازم با ماهیتش است و از آن غنی نمی‌شود و این مطلب مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ همان‌طور که وجود واجبی لوازمی دارد و هیچ‌گاه از آن منفک نمی‌شوند. پس آنچه براهین اثبات واجب ثابت می‌کنند، یعنی وجودی که علت فاعلی ندارد، با ماهیت داشتن منافاتی ندارد و ماهیت داشتن برای واجب محال نیست.^۳

۱. مصباح یزدی، تعلیقه علی نهایة الحکمة، ۳۶.

۲. سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ۳۶۲/۱.

۳. غزالی، تهافت الفلاسفة، ۱۷۶.

۱/۱/۱. نقد و بررسی استدلال

همان‌طور که روشن است، این استدلال ماهیت‌دار بودن واجب را نتیجه نمی‌دهد؛ بلکه در مقابل مدعیان استحالهٔ ماهیت داشتن برای واجب، استحاله را انکار کرده و درصدد اثبات امکان آن است؛ اما آنچه که لازم است بدان توجه شود این است که این استدلال در مقابل استدلال فلاسفه بر استحالهٔ ماهیت‌دار بودن واجب اقامه شده است و به تعبیر دیگر، اشکالی بر استدلال ایشان است. خلاصهٔ استدلال فلاسفه در این مقام این است که اگر واجب ماهیت داشته باشد، مستلزم معلول بودن وجودش است و آن خلف فرض واجب بودن است. بیان ملازمه این است که منشأ وجود داشتن این ماهیت و به تعبیر دیگر، منشأ حمل و عروض وجود بر ماهیت یا خود ماهیت است یا غیر آن. اگر غیر باشد وجود واجبی معلول غیر می‌شود و اگر خود ماهیت باشد، ممکن نیست؛ زیرا ماهیت خودش نمی‌تواند علت وجودش باشد.

اینکه ماهیت داشتن واجب مستلزم علت فاعلی داشتش است یا نه، مطلبی است که بدان خواهیم پرداخت؛ ولی پاسخ غزالی از استدلال حکماء کافی نیست. این استدلال تنها چیزی را که ثابت می‌کند این است: ماهیت واجب علت فاعلی وجود واجب نیست. حکماء نیز این مطلب را قبول دارند و تصریح می‌کنند که ماهیت واجب نمی‌تواند علت واجب باشد؛ مدعای حکماء این است که عروض وجود بر ماهیت نیاز به علت دارد و تا این قضیه پابرجا باشد، باید برای واجب ماهیت‌دار به دنبال علت بود و چون وجود واجب علت ندارد، پس ماهیت نمی‌تواند داشته باشد. ایشان با اثبات اینکه نه ماهیت واجب و نه غیر ماهیت واجب، نمی‌توانند علت وجود واجبی باشند، نتیجه می‌گیرند: پس وجود نمی‌تواند عارض بر ماهیت شود؛ بلکه ذات واجب تنها همان وجودش است و لا غیر.^۱

۱/۲. استدلال دوم

وجود بدون ماهیت ممکن نیست؛ زیرا:

هر وجودی از وجود دیگر متمایز است.

تمایز مستلزم تعیین است.

تعیین مستلزم حقیقت و ماهیت داشتن است.

پس وجود مستلزم ماهیت داشتن است و انکار ماهیت مستلزم انکار لازمهٔ وجود است و انکار لازمهٔ وجود، مستلزم انکار وجود است. در نتیجه، اثبات وجود بدون ماهیت تناقض‌گویی است؛ یعنی از طرفی اثبات و از طرفی انکار وجود است.^۲

۱. ابن‌رشد، تهافت التهافت، ۲۲۲.

۲. غزالی، تهافت الفلاسفة، ۱۷۷.

۱/۲/۱. نقد و بررسی استدلال

در این استدلال ماهیت داشتن واجب نتیجه گرفته شده است؛ بلکه لزوم آن ادعا شده است. آنچه در این استدلال باید بدان توجه شود این است که در مقدمه سوم ادعا شده است تعیین داشتن مستلزم ماهیت داشتن است. این مقدمه ادعایی است که در اینجا مطرح شده است تا بیان و استدلال برای آن آورده نشود، اصل استدلال ناتمام است و نمی‌توان آن را منتج ادعای مذکور دانست. جناب ابن‌رشد در نقد این استدلال به همین نکته توجه کرده و ادعا کرده است ماهیت اخص از تعیین است. حکماء تعیین و تمایز وجود واجبی از وجودهای دیگر را منکر نیستند؛ بلکه ماهیت داشتن وجود واجبی را منکر هستند. او استدلال غزالی را خلط میان دو معنای ماهیت دانسته و ماهیت بالمعنی الأعم را ملازم با هر وجودی و تعیین می‌داند؛ ولی ماهیت بالمعنی الأخص را ملازم با تعیین و وجود نمی‌داند؛ به همین دلیل، استدلال غزالی را ناتمام دانسته است و آن را منتج نمی‌داند.^۱

۱/۳. استدلال سوم

اگر وجود واجبی بدون ماهیت ممکن باشد، در ممکنات هم باید ممکن باشد. لکن در ممکنات ممکن نیست.

پس در وجود واجب هم ممکن نیست.^۲

۱/۳/۱. نقد و بررسی استدلال

اولاً، ملازمه مذکور ادعائی است که به اثبات نیاز دارد. ثانیاً، هرآنچه در واجب ممکن باشد، لازم نیست در ممکنات هم ممکن باشد؛ بلکه به یقین احکامی در واجب جاری است که ممکن نیست در ممکنات جاری باشد؛ همان‌طور که علم نامتناهی در واجب، ممکن - به امکان عام - است؛ ولی در ممکنات ممکن نیست.

۱/۴. استدلال چهارم

وجود من حیث هو وجود، یا مقتضی مجرد یا عدم مجرد از ماهیت است، یا مقتضی هیچ‌کدام نیست. اگر وجود من حیث هو وجود مقتضی یکی از این دو باشد، یا مقتضی مجرد از ماهیت است یا مقتضی ماهیت است و در هر صورت، لازم است همه وجودات در برخورداری از ماهیت یا مجرد از ماهیت یکسان باشند و در نتیجه، تفصیل بین واجب و ممکن صحیح نیست.

و اگر مقتضی هیچ‌کدام نباشد و در نتیجه، عروض یا عدم عروض ماهیت تابع سببی خارج از ذات

۱. ابن‌رشد، تهافت التهافت، ۲۲۵.

۲. ابن‌رشد، تهافت التهافت، ۲۲۵.

وجودات باشد، در این صورت مجرد واجب از ماهیت نیز معلول سببی خارج از ذات او خواهد بود؛ درحالی‌که افتقار به غیر با وجوب وجود منافات دارد. اما از آنجاکه ممکنات ماهیت دارند، پس وجود مقتضی ماهیت داشتن است و در نتیجه، خداوند نیز همانند ممکنات ماهیت دارد.

فخر رازی معتقد است که این دلیل به حدی قوی است که هیچ شکی در آن راه ندارد:
«و هذا الكلام قد بلغ في القوة و المتانة بحيث لا يمكن توجيه شك مخيل عليه»^۱.

۱/۴/۱. نقد و بررسی استدلال

او وجود مقتضی را در وجود مشترک میان موجودات منحصر دانسته و در نتیجه، حکم مشترک میان تمام موجودات نتیجه گرفته است؛ درحالی‌که وجودها با توجه به اختلافی که در شدت و ضعف دارند می‌توانند مقتضی احکام مختلفی باشند. صرف اشتراک در وجود نمی‌تواند دلیل بر ماهیت‌دار بودن همه موجودات باشد؛ بلکه ممکن است ماهیت داشتن به جهت ضعف وجودی بوده و وجودی که از شدت نامتناهی برخوردار است بدون ماهیت باشد. پس در این استدلال شق سوم ممکن است اختیار شود؛ یعنی اصل وجود مقتضی ماهیت و مجرد از ماهیت نیست و این مراتب وجود هستند که تعیین‌کننده هستند. محقق طوسی به این اشکال توجه کرده و منشأ اشتباه فخر را خلط بین مفهوم و مصداق دانسته است. اشتراک معنوی وجود به این معنی نیست که موجودات در خارج هیچ اختلافی در وجود نداشته باشند.^۲

۱/۵. استدلال پنجم

فلاسفه در اینکه حقیقت و کنه واجب‌الوجود برای انسان شناخت‌ناپذیر و ادراک‌ناپذیر است، اتفاق نظر دارند.

اگر حقیقت و کنه واجب‌الوجود، وجود مجرد از ماهیت باشد، در این صورت کنه او شناخت‌پذیر است؛ زیرا تصور وجود جزء بدیهیات است و قید سلبی (تجرد از ماهیت) نیز روشن است. پس وجود مقید به این قید سلبی نیز شناخت‌پذیر است.

در نتیجه، حقیقت و کنه واجب‌الوجود، وجود مجرد از ماهیت نمی‌تواند باشد؛ بلکه وجود همراه با ماهیت است که شناخت‌ناپذیر است.^۳

۱/۵/۱. نقد و بررسی استدلال

۱. فخر رازی، المباحث المشرقیة، ۳۱/۱.

۲. ابن‌سینا، شرح الإشارات و التنبیها للطوسی، ۵۷۱/۲.

۳. فخر رازی، المباحث المشرقیة، ۳۴/۱.

در بررسی این استدلال توجه به این اختلاف مبنایی در بحث شناخت وجود لازم است. فخر رازی قائل است که وجود همانند دیگر مفاهیم ماهوی ادراک پذیر است، پس اگر چیزی وجودش درک شد دیگر به لحاظ وجودش نقطه مخفی ندارد. ولی از نظر مشهور حکماء، وجود همانند ماهیت درک ناپذیر است و شناخت حصولی آن ممکن نیست. به تعبیر دیگر، وجود را ملازم با خارجیت می دانند. پس این دو مطلب که وجود در عین اینکه حقیقتش مخفی است و دارای مفهوم عام بدیهی است با هم منافاتی ندارند.

«مفهومه من أعرَف الأشياء و كنهه فی غاية الخفاء»^۱

بنا بر این مبنا روشن است که این استدلال تمام نیست؛ زیرا حقیقت وجود در نهایت خفا است؛ چه رسد به حقیقت وجود واجبی. اما اگر وجود را با علم حصولی همانند ماهیات درک پذیر بدانیم، باز هم به نظر می آید این استدلال تمام نیست؛ زیرا صرف ادراک وجود بدون ماهیت، موجب درک تمام حقیقت واجب نمی شود و با این سخن مشهور که حقیقت واجب برای انسان درک پذیر نیست، منافات ندارد؛ چراکه تمام حقیقت واجب دو واقعیت وجود و سلب ماهیت نیست؛ بلکه با توجه به اختلاف تشکیکی میان موجودات، اعلی مراتب وجود که عبارت است از واجب الوجود، به مقتضای مرتبه اش کمالاتی دارد که مختص آن مرتبه است و درک نکردن آن ها موجب درک نکردن حقیقت واجب است. در نتیجه، شناخت ناپذیری واجب تعالی مستلزم ماهیت داشتنش نیست.

۱/۶ . استدلال ششم

اگر واجب که علت مخلوقات است ماهیت نداشته باشد، یا با قید تجرد از ماهیت، مبدأ و علت آن هاست، یا وجودش بدون ماهیت، علت آن هاست.

در صورت اول، تجرد از ماهیت که قید عدمی است، جزء علت قرار گرفته؛ در حالی که محال است عدم، علت برای وجود یا جزء علت قرار گیرد.

در صورت دوم نیز، لازم می آید که هر وجودی بتواند علت و مبدأ مخلوقات شود.

در نتیجه، خداوند نمی تواند بدون ماهیت باشد.^۲

۱/۶/۱ . نقد و بررسی استدلال

اشکال این استدلال این است که ما شق دوم، یعنی وجود بدون ماهیت، را اختیار کرده و آن را علت مخلوقات می دانیم؛ ولی لازمه ای را که ادعا شده، یعنی هر وجودی بتواند علت مخلوقات شود، قبول نداریم؛ زیرا وجود در واجب و ممکنات به طور یکسان نیست. اشتراک معنوی وجود به معنای اشتراک تمام

۱. سبزواری، شرح المنظومة، ۵۹/۲.

۲. فخر رازی، المباحث المشرقیة، ۳۵/۱.

موجودات در احکام‌شان نیست؛ بلکه اختلاف مراتب و شدت و ضعف وجودی می‌تواند موجب اختلاف احکام موجودات باشد. اینکه واجب علت تمام ممکنات است به دلیل قائم بالذات بودن و در مرتبهٔ اعلیٰ بودنش است، نه صرف وجود بودن.

۱/۷. استدلال هفتم، فخر رازی

فلاسفه اتفاق نظر دارند که وجود خارجی همان بودن در خارج است. بودن در خارج زمانی متصور است که ماهیتی را موضوع قرار دهیم و به بودن آن در خارج حکم کنیم. و این در حقیقت، اعترافی است به اینکه وجود بدون ماهیت نیست.

پس واجب نیز بدون ماهیت نیست.^۱

۱/۷/۱. نقد و بررسی استدلال

اولاً، مقدمهٔ دوم این استدلال صرف ادعایی است که دلیلی بر آن اقامه نشده است و ثانیاً، خلاف آن برای ما محرز است؛ زیرا غیر ماهیت نیز می‌تواند موضوع برای وجود واقع شود و وجود بر آن حمل شود؛ مانند قضیهٔ «علت موجود است».

۱/۸. استدلال هشتم

پیش از بیان استدلال و برای روشن شدن آن، دو مقدمه ارائه می‌کنیم:

مقدمهٔ اول: اشیاء از یکدیگر متمایزند و تمایز هر شیء به سبب چیزی است که در خود آن شیء وجود دارد و از این رو، منشأ تمایز یا ممیز هر شیء بر خود آن شیء حمل می‌شود؛ پس هر ممیزی محمول است. از سوی دیگر، هر محمولی یا ذاتی است یا عرضی. محمول ذاتی یا نوع است یا جنس یا فصل. جنس نمی‌تواند ممیز شیء باشد، پس ممیز ذاتی شیء یا نوع است یا فصل. اگر شیء ماهیت بسیط داشته باشد، ممیز ذاتی آن نوع است و اگر ماهیت مرکب داشته باشد، ممیز ذاتی اش فصل قریب است. محمول عرضی یا عرضی عام است یا عرضی خاص. عرضی خاص یا مساوی است یا اخص. تنها عرضی خاص مساوی با معروض می‌تواند ممیز قرار گیرد.

مقدمهٔ دوم: از آنجاکه ممیز ذاتی یا نوع است یا فصل قریب، ممیز ذاتی یا ماهیت است یا دارای ماهیت؛ زیرا اگر نوع باشد، به یقین ماهیت است و اگر فصل باشد، از ماهیت جدا نیست.^۲

بیان استدلال

۱. واجب‌الوجود وجودی ویژه و متعین و مغایر با دیگر موجودات دارد.

۱. فخر رازی، المباحث المشرقیة، ۳۵/۱.

۲. نیویان، جستارهایی در فلسفه اسلامی، ۹/۲.

۲. از آنجاکه وجود متغایر دارد، متمایز از دیگر موجودات است.
 ۳. تمایز وجودش به سبب ممیز است.
 ۴. ممیز یا ذاتی است یا عرضی.
 ۵. در هر دو صورت مستلزم این است که واجب دارای ماهیت باشد.
 ۶. زیرا اگر ممیز ذاتی باشد یا نوع است یا فصل قریب.
 ۷. اگر نوع باشد، به یقین ماهیت است.
 ۸. اگر فصل باشد، جدا از ماهیت نیست.
 ۹. اگر عرضی باشد، معلول خواهد بود؛ زیرا هر عرضی معلول است.
 ۱۰. عرضی خاص واجب باید معلول واجب باشد، نه غیر او؛ زیرا اگر معلول غیر باشد مستلزم احتیاج وجود ممتاز او به غیر است که محال است.
 ۱۱. پس ممیز واجب معلول واجب است و در این حالت، علت آن نمی تواند امری در واجب باشد که مشترک میان واجب و ممکن است؛ زیرا اگر مشترک باشد نمی تواند ممیز وجود واجب از ممکنات باشد.
 ۱۲. پس ممیز، امری ذاتی برای واجب است. در نتیجه، ممیز عرضی در نهایت به ممیز ذاتی برمی گردد؛ زیرا اگر به ممیز ذاتی نرسد یا محذور تسلسل رخ می دهد یا محذور دور.
 ۱۳. ممیز ذاتی یا نوع است یا فصل.
 ۱۴. در هر دو صورت واجب ماهیت دارد.^۱
- ۱/۹. استدلال نهم
- پیش از بیان استدلال بیان چهار مقدمه لازم است:
- مقدمه اول: هر واقعیتی مصداق معانی متکثر است.
- مقدمه دوم: همه معانی متکثر می توانند با واقعیتی واحد و بسیط موجود شوند.
- مقدمه سوم: معانی که به وجود واحد موجودند یا معانی مشترک اند، به نحوی که در همه موجودات تحقق دارند یا معانی مختص به وجود خاص هستند. در هر وجودی معانی مختص به آن وجود است که آن وجود را متخصص می کند.
- مقدمه چهارم: واجب الوجود بسیط است؛ اما مصداق معانی متکثری است؛ یعنی هم دارای معانی مشترک و هم دارای معانی مخصوص خودش است.

بیان استدلال

۱. واجب‌الوجود، وجود خاص است.
۲. پس معنی و صفت مخصوص به خود دارد.
۳. هر صفتی که مختص به یک شیء است یا ذاتی آن شیء است یا عرضی آن.
۴. در هر دو حالت مستلزم این است که واجب ماهیت داشته باشد؛ زیرا:
۵. اگر آن صفت خاص ذاتی او باشد یا نوع است یا فصل.
۶. اگر صفت مختص واجب‌الوجود نوع باشد، ماهیت خواهد بود.
۷. اگر فصل قریب باشد، جدا از ماهیت نیست.
۸. اگر عرضی باشد، معلول او خواهد بود.
۹. در این صورت باید معلول خود واجب باشد، نه غیر او؛ زیرا مستلزم نیازمندی به غیر است که محال است.

۱۰. پس معلول خود واجب است و علت آن نمی‌تواند امر مشترک میان ممکن و واجب باشد؛ زیرا اگر مشترک باشد آن صفت نیز مشترک میان واجب و ممکنات خواهد بود، نه آنکه مختص واجب باشد.
 ۱۱. پس علت امری ذاتی واجب است؛ زیرا هر امر عرضی به امر ذاتی ختم می‌شود.
 ۱۲. صفت ذاتی یا نوع است یا فصل.
 ۱۳. در هر دو صورت ماهیت خواهد بود.
- در نتیجه، واجب‌تعالی دارای ماهیت است.

نکته: این دو استدلال دارای دو حد وسط متفاوت هستند. حد وسط استدلال اول، تمایز واجب‌الوجود است و حد وسط استدلال دوم، خاص بودن واجب‌الوجود است. تمایز بر فرض کثرت موجودات است؛ ولی خاص بودن فرع بر کثرت موجودات نیست.^۱

۱/۸/۱. [و] ۱/۹/۱. نقد و بررسی استدلال هشتم و نهم

هر دو استدلال از یک مقدمه مشترک استفاده کرده‌اند که در آن ادعا شده است هر محمول یا صفتی که بر موضوعش حمل می‌شود یا ذاتی آن است یا عرضی. این مطلب به یک معنی در کلیتش صادق است؛ اما برای این استدلال مفید نیست و به یک معنی در کلیتش صادق نیست که برای این استدلال مفید است. اگر مراد از این مطلب این باشد که هر محمول یا صفتی نسبت به موضوعش یا از مقوماتش است یا خارج از

۱. نبویان، جستارهایی در فلسفه اسلامی، ۱۵/۲.

مقوماتش (اعم از مقوم ماهوی و وجودی)، این مقدمه صادق است؛ ولی نتیجه مطلوب به دست نمی‌آید؛ زیرا مقوم ذاتی به این معنی در فصل و نوع منحصر نیست. وجود، کلی متواطی متساوی المصادیق نیست؛ بلکه حقیقتی تشکیکی است که مقومات و ممیزات ذاتی مصادیقش در خود حقیقت وجود است^۱ و لذا، از وجود صفت یا محمول ذاتی نمی‌توان به ماهیت رسید. اما اگر مراد از این مطلب این باشد که هر محمولی یا صفتی، یا ذاتی ماهوی موضوع خود است یا عرض ماهوی موضوع خود، این مطلب به کلیتش صادق نیست؛ زیرا به یقین صفات و محمول‌های غیر ماهوی هستند که از هر دو قسم مذکور خارج هستند. لذا، این استدلال مثبت ماهیت برای همه موجودات نیست. در نتیجه، هیچ‌یک از استدلال‌هایی که برای اثبات ماهیت واجب‌تعالی اقامه شده است، تمام نیستند.

۲. ادلة قائلین به نفی ماهیت از واجب‌تعالی

مشهور فلاسفه به نفی ماهیت از واجب‌تعالی قائل هستند و برای اثبات این مطلب براهین متعددی اقامه کرده‌اند:

۲/۱. استدلال اول

۱. اگر واجب‌الوجود ماهیت داشته باشد، وجودش عارض بر ماهیتش است.
 ۲. هر عارضی معلول است.
 ۳. پس وجود واجب معلول است.
 ۴. یا معلول غیر است یا معلول خودش است.
 ۵. اگر معلول غیر است، معلول غیر بودن با ضرورت ذاتی وجودش منافات دارد.
 ۶. و اگر معلول خودش است، محال است یک چیز برای خودش هم معلول باشد و هم علت؛ زیرا باید ذاتش بر وجودش تقدم بالوجود داشته باشد؛ چراکه علت بر معلول تقدم وجودی دارد؛ در این صورت، یا تقدم شیء علی نفسه لازم می‌آید یا تسلسل در وجود علل.
- پس واجب‌الوجود ماهیت ندارد.^۲
- ملاصدرا این استدلال را نقل کرده؛^۳ ولی در ادامه دو اشکال بر آن وارد کرده و آن را ناتمام دانسته است.

۲/۱/۱. اشکال اول

۱. طباطبایی، نهاية الحکمة، ۵۴.

۲. فارابی، فصوص الحکم، ۴۹؛ ابن سینا، الإلهیات، ۳۷۰؛ میرداماد، تقویم الإیمان و شرحه، ۲۵۴.

۳. ملاصدرا، الأسفار، ۴۸/۶.

۱. ماهیت در ممکنات قابل وجود است.
۲. همان‌طور که علت فاعلی باید تقدم داشته باشد، علت قابلی نیز باید تقدم داشته باشد.
۳. پس ماهیت در ممکنات باید بر وجود تقدم داشته باشد.
۴. تقدم ماهیت یا به همان وجود است که مستلزم تقدم شیء علی نفسه است.
۵. یا به وجود دیگر است که نقل کلام به همان وجود می‌کنیم. پس برهان مذکور با ماهیت ممکنات نقض می‌شود.

۲/۱/۲ اشکال دوم

مغایرت وجود و ماهیت به نحو تحلیل عقلی است، نه مغایرت خارجی. در نتیجه، تقدم تحلیلی مشکلی ایجاد نمی‌کند و ماهیت واجب می‌تواند علت وجود واجب تعالی باشد. «و هذه الحجة غير تامة عندنا - لأنها منقوضة بالماهية الموجودة آلتی كانت للممكنات إذ كما أن فاعل الشيء يجب تقدمه عليه فكذلك قابل الشيء»^۱.

پاسخ ملاصدرا

ملاصدرا در مبدأ و معاد به اشکال اول چنین پاسخ می‌دهد: قابلیت ماهیت نسبت به وجود صرفاً عقلی است و خارجی نیست و در قابل و مقبول خارجی تقدم و تأخر لازم است، نه در قابل و مقبول عقلی. پس اشکال نقض به ماهیات ممکنه دفع می‌شود.^۲

ظاهراً در الأسفار به این جواب اشکال می‌کند: اگر در قابل و مقبول عقلی تقدم و تأخر لازم نمی‌آید، در علت فاعلی و معلول عقلی تحلیلی هم تقدم و تأخر لازم نمی‌آید. پس اشکال تقدم ماهیت بر وجود نباید طرح شود. در واقع، اشکال دوم مطرح می‌شود که تقدم تحلیل ماهیت بر معلول اشکالی ندارد؛ زیرا خارجی نیست.

اما همین‌جا این پرسش به ذهن می‌رسد که اگر علیت و قابلیت صرفاً ذهنی است و از خارج اخذ نشده است، نمی‌تواند بیان واقع باشد؛ در حالی که ما در فلسفه از واقع حکایت می‌کنیم. اما اگر بیان واقع و خارج است باید به نحوی در خارج نفس‌الامر داشته باشد و خارج به نحوی باشد که این اجازه را به ما بدهد که خارج را این‌گونه تحلیل کنیم. اگر در خارج بین علت و معلول هیچ‌گونه تقدمی نباشد، چگونه ذهن تقدم را درک می‌کند؟ در این صورت درک عقل خلاف واقع است و موجب سفسطه می‌شود. پس نباید عقل

۱. ملاصدرا، الأسفار، ۴۸/۶.

۲. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۲۴.

تحلیلی ارائه کند که خلاف واقع باشد. نکته در خور توجه این است که هر تقدیمی در خارج به معنای تعدد وجود متقدم بر وجود متقدم علیه نیست؛ بلکه این حقیقت نیز تصویرپذیر است که دو معنی به یک وجود موجود باشند؛ ولی معنایی در تحقق خارجی اش به تحقق معنای اول وابسته باشد؛ برای مثال، اگر فائل شدیم صفات نفس و وجود نفس به یک وجود موجود هستند، با این مطلب منافاتی ندارد که بگوییم: صفات در خارج به نفس وابسته هستند و نفس در خارج، نحوی تقدم بر صفات دارد؛ اما بدیهی است که تقدم نفس بر صفات مستلزم تعدد وجودشان نیست. پس در محل بحث، ماهیت باید یک نحو تقدم، ولو در همان وجود مشترک، نسبت به وجود واجب داشته باشد تا بتواند علت آن باشد؛ اما آیا ماهیت می تواند علت وجود باشد با اینکه ماهیت به وجود موجود است؟ چگونه چیزی که در تحققش به وجود وابسته است می تواند برای وجود علت باشد؟

پاسخ به این مطلب به مبنایی وابسته است که در تفسیر اصالت وجود اخذ کرده باشیم. در بحث اصالت وجود در باب حقیقت ماهیت دو مبنی مطرح است. دیدگاه اول مدعی است ماهیت در اصل ماهیت بودن به وجود نیازمند نیست؛ بلکه در موجود شدن به وجود نیازمند است. اگر این دیدگاه را بپذیریم در پاسخ این پرسش باید گفت که چون وجود علت موجود بودن ماهیت است، ولی ماهیت علت خود وجود است، محذوری پیش نمی آید و ماهیت واجب می تواند علت واجب باشد؛ زیرا ماهیت در اصل حقیقتش و ماهیت بودنش به وجود وابسته نیست. ناگفته نماند که علیتی که میان ماهیت و وجود مطرح است علیت تحلیلی است. قوام علیت تحلیلی به آن است که علت و معلول مصداق واحدی داشته و به یک وجود در خارج محقق باشند.^۱ در علیت تحلیلی، علت و معلول دو وجود ندارند؛ بلکه دو حقیقت اند که به یک وجود موجودند؛ اما عقل در تحلیل این دو حقیقت، یکی را مقدم و متوقف علیه و دیگری را متأخر و متوقف می یابد. همان طور که صدرالمتألهین درباره ارتباط مسافت و حرکت به این مطلب اشاره کرده است؛ او مسافت و حرکت را به یک وجود موجود دانسته و با این حال، در تحلیل عقلی مسافت را علت وجود حرکت بیان کرده است.

«اعلمان المسافة بما هي مسافة والحركة والزمان كلها موجود بوجود واحد... فالمسافة كما أنها علة لوجود الحركة...»^۲

در نتیجه براساس این دیدگاه، ماهیتی که موجود است، یعنی با وجود در خارج متحد است، از حیث ماهیتش علت تحلیلی تحقق وجود واجبی است و وجود واجبی علت موجود شدن ماهیتش است و لذا،

۱. نبویان، جستارهایی در فلسفه اسلامی، ۱۵۴/۳.

۲. ملاصدرا، الأستفار، ۱۸۰/۳.

محدور دور لازم نمی‌آید.

اما اگر قائل به این شویم که ماهیت در ماهیت بودنش و در اصل حقیقتش - نه موجود بودن - به وجود وابسته است و به بیان دیگر، ماهیت همان ظهور وجود به نحوی خاص است، دیگر نمی‌توان ماهیت واجب را علت وجود واجب دانست؛ زیرا با محدود دور مواجه می‌شود. از نظر نویسنده، دیدگاه دوم در باب اصالت وجود و تبیین حقیقت ماهیت قول به صواب بوده و دیدگاه اول دفاع‌پذیر نیست؛ اما بحث و بررسی دربارهٔ صحیح بودن این دو دیدگاه از مجال این نوشتار خارج است و لذا، به نقل این دو دیدگاه و تأثیر آن در مسئلهٔ محل بحث اکتفا می‌کنیم.

پاسخ علامه طباطبایی

علامه طباطبایی با بیان دیگری به اشکال اول پاسخ داده‌اند. بر اساس توضیح او، ماهیت قابل نیست که تقدمش نسبت به وجود لازم باشد؛ زیرا قابل مقدم است که علت مادی است؛ در حالی که ماهیت علت مادی وجود نیست. قابل بودن ماهیت برای وجود به اعتبار تحلیل عقلانی امر ممکن، به ماهیت و وجود و موضوع قرار دادن ماهیت و محمول قرار دادن وجود است و این به واقعیت خارجی این دو ربطی ندارد تا موجب تقدم یکی بر دیگری شود. به بیان دیگر، قابل یا خارجی است یا ذهنی. قابل خارجی همان علت مادی است؛ در حالی که ماهیت علت مادی نیست و قابل ذهنی است. در نتیجه، مستلزم تقدم خارجی نیست.^۱

ظاهراً مراد علامه این است که چون ذهن با ماهیات مأنوس است بعد از انتزاع دو معنای وجود و ماهیت، ماهیات را به عنوان موضوع و وجود را به عنوان محمول اخذ می‌کند. طبیعتاً این مسئله به تقدم و تأخر خارجی ربطی پیدا نمی‌کند. ظاهراً علت اینکه علامه قابل را در علت مادی منحصر می‌دانند این است که حیث قبول خارجی مستلزم قوه و استعداد است.

تقریر دیگر ملاصدرا

ملاصدرا در کتاب مبدأ و معاد تقریر دیگری از این برهان ارائه می‌دهد:

۱. اگر واجب تعالی ماهیت داشته باشد، از ماهیتش وجود انتزاع می‌شود و به آن وجود نسبت داده می‌شود.

۱. طباطبایی، نهاية الحکمة، ۲۷۳.

۲. لکن انتزاع و نسبت دادن وجود واجب به ماهیت ممکن نیست؛ زیرا:
۳. انتزاع وجود از یک شیء یا از حیث ذاتش است یا از حیث غیر ذاتش.
۴. اگر از حیث ذاتش باشد، پس ذاتش همان وجود است و ماهیتی ندارد.
۵. اگر از حیث غیر ذاتش باشد، پس ذاتش غیر وجود است و برای آن حیثیت، مقتضی لازم است.
۶. مقتضی یا خودش است یا غیر خودش.
۷. خودش نمی‌تواند مقتضی این حیث باشد؛ زیرا تا این حیثیت نباشد وجودی ندارد تا بتواند علت باشد. به بیان دیگر، تقدم شیء علی نفسه پیش می‌آید.
۸. اگر مقتضی غیر خودش باشد، ممکن می‌شود.
۹. درحالی‌که فرض این است که وجود واجب است. پس واجب‌تعالی ماهیت ندارد.^۱

با توجه به توضیحات گذشته روشن شد که براساس یک مبنا ماهیت واجب می‌تواند علیت تحلیلی نسبت به وجود واجب داشته باشد و تقدم خارجی بر وجود پیدا نمی‌کند. به بیان دیگر، مقدمه هفتم این استدلال ناتمام می‌شود و براساس مبنای دیگر که ماهیت ظهور وجود به نحوی خاص است، دیگر نمی‌توان ماهیت واجب را علت وجود واجب دانست و مقدمه هفتم صحیح است و این استدلال با اشکالی مواجه نیست.

۲/۲. استدلال دوم

۱. اگر واجب‌الوجود ماهیت داشته باشد، واجب‌الوجود نخواهد بود.
 ۲. لکن واجب‌الوجود واجب‌الوجود است. پس واجب‌الوجود ماهیت ندارد.
- بیان ملازمه: وجوب وجود برای واجب‌الوجود ذاتی است. به بیان دیگر، بدون لحاظ هیچ قیدی وجودش واجب است. در صورتی‌که واجب ماهیت داشته باشد و بدون این ماهیت، وجودش واجب نباشد، وجوب ذاتی واجب‌الوجود نمی‌شود و این خلاف فرض است. پس واجب‌الوجود برای اینکه وجودش بالذات و بدون هیچ قیدی واجب باشد باید ماهیت نداشته باشد.^۲
- نکته‌ای که در این استدلال باید بدان توجه داشت این است که آیا ماهیت واسطه میان وجود و صفات اختصاصی واجب‌تعالی است یا خیر؟ اگر ماهیت را واسطه بدانیم این استدلال تمام است و چنین ماهیتی

۱. ملاصدرا، المبدأ والمعاد، ۲۷.

۲. ابن‌سینا، الإلهیات، ۳۶۸؛ میرداماد، مصنفات میرداماد، ۱۷۱/۲.

در واجب الوجود امکان ندارد؛ اما اگر ماهیت را میان وجود واجب و صفات اختصاصی اش واسطه فرض نکنیم - همانند صفات وجودی در میان ممکنات که به واسطه ماهیت بر وجود حمل نمی شوند؛ بلکه ذاتی وجود ممکن هستند، مانند صفت معلولیت، به تعبیر دیگر، برای ماهیت واجب جایگاهی مانند دیگر صفات واجب نسبت به هم قائل شویم - ذاتی بودن وجود و ملازم بودن وجود واجبی با صفات دیگر منافاتی ندارد؛ زیرا صفات دیگر میان وجود و وجود واسطه نیستند تا مانع از ذاتی بودن وجود باشند؛ بلکه آن‌ها نیز مانند وجود، یکی از صفات ملازم با وجود محل بحث هستند. شاهدش اینکه صفات وجودی مانند علیت بر واجب ثابت هستند و با وجود وجود منافاتی ندارند.

۲/۳. استدلال سوم

۱. هر دارای ماهیتی قابلیت کثرت بین افراد را از جهت ماهیتش داراست؛ هر چند در خارج یک فرد داشته باشد.

۲. پس وجود خاص داشتن برای یک ماهیت، از ماهیتش نیست.

۳. پس از غیر ماهیتش است.

۴. غیر ماهیتش یا وجود خودش است یا غیر وجود خودش.

۵. اگر وجود خودش علت باشد، دور لازم می آید.

۶. اگر وجود غیر خودش علت باشد، یا ماهیت دارد یا ندارد.

۷. اگر ماهیت ندارد که مطلوب ثابت است.

۸. اگر ماهیت دارد، باز وجودش معلول است و تسلسل لازم می آید.

پس چیزی که دارای ماهیت است ممکن نیست معلول نباشد و چیزی که معلول نیست ماهیت ندارد.^۱ به نظر می آید اشکال این استدلال در مقدمه پنجم است. چه مانعی دارد یک وجود به نحوی باشد که تعیین و تخصص، ذاتی او باشد و همین باعث می شود ماهیت مذکور در همین وجود متعین موجود شود؟ وجود واجبی وجودی است که تمام صفات ذاتی اش از جانب خودش است و آن‌ها را بالذات داراست، تعیین هم یکی از همین صفات است و برای متعین شدن به علت نیاز ندارد تا محذور دور پیش آید.

۲/۴. استدلال چهارم

۱. اگر فرد واجب الوجود ماهیت داشته باشد، ماهیتش با قطع نظر از وجودش، کلی است.

۲. برای هر امر کلی، بی نهایت مصداق متصور است.

۳. مصادیق آن به جهت ماهیت‌شان یا واجب هستند یا ممتنع اند یا ممکن.
۴. اگر ممتنع باشند هیچ‌یک نباید محقق شوند؛ درحالی‌که فرض این است یک فرد از واجب محقق است.
۵. اگر واجب باشند، باید مصادیق نامتناهی موجود باشند که محال است.
۶. اگر ممکن باشند، این فرد واجب هم باید ممکن باشد و حال آنکه فرض این است که واجب است. پس فرد واجب‌الوجود ماهیت ندارد.^۱
- اشکال این استدلال در مقدمه پنجم است. تعداد مصادیق از جانب ماهیت مشخص نمی‌شود. به بیان دیگر، ماهیت با تعدد مصادیق مشکلی ندارد؛ بلکه آنچه باعث می‌شود ماهیت در خارج فقط یک فرد داشته باشد، اقتضای وجود واجبی است. وجود واجب وحدت را اقتضاء می‌کند. در نتیجه، یک مصداق برای ماهیت مذکور محقق می‌شود و محال است مصداق دیگر محقق شود. اگر مصادیق دیگری هم محقق می‌شد، مصداق این ماهیت بودند؛ اما وجود واجب، محقق شدن دیگران را ممتنع کرده است.
- ۲/۵. استدلال پنجم**
۱. اگر واجب‌الوجود ماهیت داشته باشد، ماهیتش یا جوهر است یا عرض.
۲. لکن هر دو باطل است؛ زیرا:
۳. اگر ماهیت واجب‌الوجود عرض باشد، به موضوع نیازمند خواهد بود؛ درحالی‌که نیاز در واجب‌الوجود محال است.
۴. اگر جوهر باشد، به سه دلیل مستلزم محال است:
۵. اول، جوهر یکی از اجناس عالیه و مشترک میان انواع مختلف است؛ از این‌رو، برای آنکه نوع خاصی بشود به فصل نیاز دارد؛ درحالی‌که نیاز در واجب‌الوجود محال است.
۶. دوم، اگر ماهیت واجب جوهر باشد، مرکب از جنس و فصل خواهد بود؛ درحالی‌که ترکیب در واجب‌الوجود محال است.
۷. سوم، اگر ماهیت واجب جوهر باشد، مستلزم ممکن شدن واجب‌الوجود خواهد شد؛ زیرا از یک سو، برخی از جواهر نظیر جواهر مادی به سبب داشتن حدود و زوال ممکن‌الوجودند و از سوی دیگر، چون برخی از جواهر ممکن هستند، طبیعت جوهر نیز که جنس است باید ممکن باشد؛ درحالی‌که جهت امکانی در واجب راه ندارد.

۱. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۲۸.

پس واجب‌الوجود ماهیت جوهری و عرضی ندارد.^۱

۲/۵/۱. اشکالات استاد فیاضی

۱. ماهیت فقط جوهر و عرض نیست؛ بلکه ماهیات بسیط نه جوهر هستند و نه عرض.
۲. جوهر نیز مانند عرض جنس عالی نیست. پس جوهر بودن واجب‌تعالی مستلزم فصل و نیازمندی واجب نیست.
۳. هر نوع ترکیبی در واجب محال نیست. ترکیبی محال است که مستلزم نیاز باشد و ترکیب تحلیلی مستلزم نیاز نیست.
۴. هر آنچه بر فرد صادق باشد بر طبیعت فردی صادق است، نه بر طبیعت جنسی. پس از ممکن بودن یک فرد نمی‌توان ممکن بودن تمام افراد طبیعت را نتیجه گرفت.^۲

۲/۶. استدلال ششم

۱. ماهیت نسبت به وجود و عدم مساوی است.
۲. اگر واجب ماهیت داشته باشد چون نسبت به وجود و عدمش مساوی است، در موجود شدنش به سبب نیاز دارد.
۳. سبب یا خودش است یا غیر خودش.
۴. اگر خودش باشد، دور لازم می‌آید.
۵. اگر غیر خودش باشد، مستلزم نیاز و امکان است.
۶. درحالی‌که واجب نیازمند و ممکن نیست.

پس واجب‌تعالی ماهیت ندارد.^۳

۲/۶/۱. اشکال اول

همان‌طور که ماهیت نسبت به وجود و عدم مساوی است، صفات وجودی نیز نسبت به وجود و عدم مساوی هستند. همان‌طور که می‌توان گفت که انسان موجود است یا معدوم است، می‌توان گفت که علت موجود است یا معدوم است. اگر این استدلال صحیح باشد باید نفی تمام صفات وجودی را در پی داشته باشد؛ درحالی‌که مستدل این ادعا را قبول ندارد.

۲/۶/۲. اشکال دوم

۱. ملاصدرا، الأسفار، ۵۶/۶؛ طباطبایی، نهاية الحکمة، ۲۷۴.

۲. نیویان، جستارهایی در فلسفه اسلامی، ۲۲۶/۲-۲۲۸.

۳. طباطبایی، نهاية الحکمة، ۲۷۳.

متلبس شدن ماهیت به وجود زمانی نیازمند علت است که وجود نیازمند باشد؛ ولی در صورتی که وجود غنی از علت باشد از آنجا که ثبوت ماهیت به وجود موجود است با تحقق وجود، ماهیت نیز محقق می‌شود و تلبس ماهیت به وجود، به علت نیاز پیدا نمی‌کند.

۲/۷. استدلال هفتم

۱. هر دارای ماهیتی ممکن است.
 ۲. عکس نقیض این قضیه می‌شود: هر آنچه ممکن نیست، ماهیت دار نیست.
 ۳. واجب‌الوجود ممکن نیست.
- پس واجب‌الوجود ماهیت دار نیست.^۱
- بیان مقدمه اول: علامه طباطبایی این مقدمه را با استفاده از این نکته مطرح می‌کنند که امکان لازمه ماهیت است. دلیل بر اینکه امکان لازمه ماهیت است هم این گونه مطرح شده است:
۱. اگر لازمه ماهیت امکان نباشد، ماهیت می‌تواند ممتنع یا واجب باشد.
 ۲. هر آنچه واجب یا ممتنع باشد، فی نفسه دارای وجود یا عدم است.
 ۳. در حالی که ماهیت فی نفسه دارای وجود و عدم نیست؛ زیرا ماهیت «من حیث هی لیست الاهی».
- پس امکان لازمه ماهیت است.^۲

۲/۷/۱. اشکال استاد فیاضی

اینکه در معنی و تعریف یک چیز وجود و عدم نباشد منافات ندارد با اینکه در واقع موجود یا معدوم باشد. پس ماهیت «من حیث هی لیست الاهی» با ممتنع یا واجب بودن ماهیتی در واقع منافاتی ندارد؛ همان‌طور که امکان نیز در معنای ماهیت اخذ نشده است، اما می‌تواند ماهیت ممکن باشد.^۳

توجه به این نکته لازم است که علامه نمی‌خواهد بگوید که چون در حد ماهیت وجوب و امتناع نیست، پس واجب یا ممتنع نیست. او به نبود وجود و عدم تمسک می‌کند، نه نبود وجوب و امتناع. پس نمی‌توان نبود امکان را علیه او شاهد آورد؛ اما می‌توان پرسش را این‌گونه مطرح کرد که: مراد از اینکه ماهیت فی نفسه موجود و معدوم نیست، چیست؟ اگر مراد این است که در حدش وجود و عدم نیست، که با مصداق وجود یا عدم بودن منافاتی ندارد؛ زیرا ارتفاع نقیضین محال است و به یقین مصداق یکی است. اما ظاهراً مراد علامه این مطلب نباشد؛ زیرا این مسئله به امکان و وجوب و امتناع ربطی ندارد. اما اگر مراد این

۱. طباطبایی، نهاية الحکمة، ۲۷۳.

۲. طباطبایی، نهاية الحکمة (فیاضی)، ۱۷۷/۱.

۳. طباطبایی، نهاية الحکمة (فیاضی)، ۱۷۷/۱.

است که ماهیت مقتضی وجود و عدم نیست، می‌تواند نتیجه دهد که پس امکان لازمه ماهیت است و ماهیت نمی‌تواند واجب یا ممتنع باشد؛ اما مشکل اینجا به وجود می‌آید که خود این مقدمه نیاز به اثبات دارد. به چه دلیل ماهیت نمی‌تواند مقتضی وجود یا عدم باشد؟ صرف اینکه در حد ماهیت وجود و عدم نیست نمی‌تواند دلیل باشد بر اینکه ماهیت مقتضی وجود و عدم نیست. پس برای اثبات تلازم میان امکان و ماهیت، این مقدار بیان کافی نیست. اما به‌ضمیمه مبانی وی در بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، روشن است که ماهیت نمی‌تواند مقتضی وجود باشد؛ زیرا واقعیت ماهیت، بالوجود است و چنین چیزی به‌هیچ‌روی بر وجود مقدم نمی‌شود. لذا، براساس مبانی خود علامه، اصل ادعای ایشان یعنی اینکه امکان لازمه ماهیت است، صادق است و استدلال به عکس نقیض صحیح است.

۲/۸. استدلال هشتم

۱. ماهیت از حد وجود انتزاع می‌شود. ماهیت ملازم با محدودیت است.

۲. واجب‌تعالی نامحدود است.

پس واجب‌تعالی ماهیت ندارد.^۱

این استدلال بر آن مبنایی مبتنی است که ماهیت را به حدالوجود تفسیر کرده است و ملازم با محدودیت می‌داند؛ اما همان‌طور که قبلاً بیان شد، این مبنا صحیح نیست. پس هرآنچه ملازم با محدودیت باشد در واجب‌تعالی راه ندارد صحیح است؛ اما اینکه هر ماهیتی ملازم با محدودیت است، ثابت نیست.

نتیجه

اندیشمندان در بحث فلسفی ماهیت واجب‌الوجود به دو دسته تقسیم شده و هر یک برای اثبات مدعای خویش ادله اقامه کرده‌اند. با بررسی ادله طرفین روشن شد که ادله اثبات ماهیت برای واجب‌تعالی ناتمام هستند و ادله استحاله ماهیت در واجب‌تعالی براساس برخی مبانی در بحث حقیقت ماهیت، ناتمام هستند؛ ولی براساس بعضی مبانی می‌توانند تمام باشند. پس در مباحث ماهیت، بحث از مبانی نقش مهمی در این مسئله خواهد داشت.

عمده مسئله‌ای که نقش اساسی در بحث ماهیت واجب ایفا می‌کند، دو مطلب است: ۱. تلازم میان ماهیت و محدودیت، که با بررسی این مطلب توضیح داده شد از تعریف مشهور برای ماهیت چنین چیزی

۱. آملی، درر الفوائد، ۲۸/۲؛ خمینی، تقریرات فلسفه امام خمینی قدس سره، ۲۵۷/۱.

استفاده نمی‌شود و دلیلی نیز برای اثبات این مطلب یافت نشد. ۲. نفس‌الامر ماهیت که در بحث اصالت وجود بحث می‌شود. براساس این مبنا که موجود بودن ماهیت بر وجود متوقف است نه اصل حقیقت ماهیت، ماهیت می‌تواند علت تحلیلی برای وجود باشد؛ اما اگر اصل حقیقت ماهیت به وجود وابسته باشد، ماهیت به هیچ وجه نمی‌تواند بر وجود مقدم باشد و لذا، نمی‌تواند علت تحلیلی وجود واقع شود.

فهرست منابع

- ابن‌رشد، محمد بن احمد. تهافت التهافت. بیروت: دار الفكر اللبنانی، ۱۹۹۳م.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. الإلهیات من كتاب الشفاء. تحقیق: حسن‌زاده آملی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم مرکز انتشارات، ۱۳۷۶.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. التعليقات. قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. شرح الإشارات و التنبیها للطوسی (مع المحاکمات). قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- آملی، محمدتقی. درر الفوائد مع مقدمة تبیح عن نبذه من حياة المؤلف و تألیفاته المنیفة. قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۴.
- خمینی، روح‌الله. تقریرات فلسفه امام خمینی قدس سره. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۱.
- زنوزی، علی بن عبدالله. رساله فی مباحث الحمل (مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرس طهرانی). تهران: اطلاعات، ۱۳۷۸.
- سبزواری، ملاحادی. رسائل حکیم سبزواری (شرح حدیث علوی «معرفتی بالتورانیة معرفة الله»). تهران: اسوه، ۱۳۷۶.
- سبزواری، ملاحادی. شرح المنظومة. تعليقات: حسن حسن‌زاده آملی. تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹.
- سراج، شمس‌الله و هدی حبیبی منش. «قاعدة «الحق ماهیته انیته» در سنت اسلامی و فلسفه یونانی». تاریخ فلسفه، ش. ۲ (پاییز ۱۳۹۴): ۱۰۹-۱۲۴.
- سهروردی، یحیی بن حبش. حکمة الإشراق، شارح: قطب‌الدین رازی. تعلیقه نویس: ملاصدرا. تصحیح: نجفقلی حبیبی و حسین ضیایی. تهران: بنیاد حکمت صدر، ۱۳۹۲.
- سهروردی، یحیی بن حبش. مجموعه مصنفات شیخ اشراق (التلویحات اللوحیة و العرشیة و المشارع و المطارحات). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
- صاحب، اسماعیل بن عباد. المحيط فی اللغة. ج ۱، بیروت: عالم‌الکتاب، ۱۴۱۴ق.
- طباطبایی، محمدحسین. نهاية الحکمة. تصحیح و تعلیق: غلامرضا فیاضی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ مرکز انتشارات، ۱۳۸۶.
- طباطبایی، محمدحسین. نهاية الحکمة. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم؛ مؤسسه النشر الإسلامی،

۱۴۱۶ق.

طریحی، فخرالدین بن محمد. مجمع البحرین. ج ۳، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.

غزالی، محمد بن محمد. تهافت الفلاسفة. تهران: شمس تبریزی، ۱۳۸۲.

فارابی، محمد بن محمد. رسائل فلسفی. ترجمه: سعید حمیدیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.

فارابی، محمد بن محمد. فصوص الحکم. قم: بیدار، ۱۴۰۵ق.

فخر رازی، محمد بن عمر. الرسالة الکمالية فی الحقائق الإلهية (الرسالة الکمالية). بیروت: دار الکتب العلمیة،

۱۴۲۳ق.

فخر رازی، محمد بن عمر. المباحث المشرفیة. قم: بیدار، ۱۳۸۷.

کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

لوکری، فضل بن محمد. بیان الحق بضمان الصدق. تهران: مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی مالزی

(ایستاک)، ۱۳۷۳.

مصباح، محمدتقی. تعلیقة علی نهاية الحکمة. قم: انتشارات مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵ق.

مصطفوی، محمدکاظم. الحکمة المتعالیة شرح المنظومة (تحفة الحکیم) للعلامة الکمبانی. قم: مکتب الاعلام

الاسلامی، بی‌تا.

مطهری، مرتضی. شرح منظومه مبسوط (مجموعه آثار استاد شهید مطهری). تهران: صدرا، ۱۳۷۶.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. شرح اصول الکافی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۶۶.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (الأسفار). قم: مکتب المصطفوی، ۱۳۶۸.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. المبدأ و المعاد. بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم. مفاتیح الغیب. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ انجمن اسلامی حکمت

و فلسفه ایران، ۱۳۶۳.

میرداماد، محمد باقر بن محمد. تقویم الإیمان و شرحه. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۶.

میرداماد، محمد باقر بن محمد. مصنفات میرداماد. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.

نویان، سید محمد مهدی. جستارهایی در فلسفه اسلامی. قم: انتشارات حکمت اسلامی، ۱۳۹۵.

ولسفن، هری اوسترین. فلسفه علم کلام. ترجمه: احمد آرام. تهران: الهدی، ۱۳۶۸.